

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰

تأثیر فضای فکری و فرهنگی بر خلاقیت در قلمرو هنرهای نقاشی و معماری از منظر هژمونی گرامشی

ساناز خدادادی دهکردی^۱، ابوالفضل داودی رکن آبادی^{۲*}، سالار ظهوری^۳، فهیمه السادات میرجلیلی^۴

چکیده

این پژوهش به بررسی تأثیر فضای فکری-فرهنگی بر خلاقیت در هنرهای نقاشی و معماری می‌پردازد و می‌پرسد که چگونه هژمونی فرهنگی، به تعبیر آنتونیو گرامشی، مسیرهای خلاقیت هنری را شکل می‌دهد. هدف، تبیین رابطه دوسویه میان هنر و فرهنگ در قالب بازتولید یا مقاومت در برابر گفتمان‌های مسلط است. روش پژوهش نظری و اسنادی است و داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و متون مرتبط گردآوری و با رویکرد انتقادی گرامشی تحلیل شده‌اند. چارچوب نظری مقاله بر مفهوم «هژمونی فرهنگی» استوار است که نقش نهادها، ارزش‌ها، باورها و ایدئولوژی‌ها را در سازمان‌دهی خلاقیت هنری برجسته می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که خلاقیت پدیده‌ای اجتماعی-تاریخی است و در تعامل هنرمند با زمینه فرهنگی شکل می‌گیرد. نقاشی و معماری می‌توانند هم در خدمت تثبیت نظم موجود و هم ابزار مقاومت فرهنگی باشند. نمونه‌ها نشان می‌دهند هنرمندان، متناسب با شرایط فرهنگی و موقعیت اجتماعی، یا به بازتولید هژمونی مسلط کمک می‌کنند یا از ظرفیت هنر برای خلق گفتمان‌های بدیل بهره می‌برند. نتیجه نشان می‌دهد که عواملی چون تنوع فرهنگی، آزادی بیان، نهادهای هنری و شرایط تاریخی در رشد یا تحدید خلاقیت نقشی تعیین‌کننده دارند. نوآوری پژوهش در تلفیق نظریه هژمونی گرامشی با تحلیل هنرهای بصری است که نشان می‌دهد هنر همواره در بستر فرهنگی معنا می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: خلاقیت هنری، هژمونی فرهنگی، آنتونیو گرامشی، مطالعات فرهنگی در هنر

^۱ گروه پژوهش هنر، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش، ایران

^۲ گروه پژوهش هنر، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. نویسنده مسئول: davodi@iauyazd.ac.ir

^۳ گروه معماری، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

گروه معماری، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

مقدمه

فرهنگ و هنر پیوندی عمیق و ناگسستنی دارند، به گونه‌ای که فرهنگ به عنوان بستری برای شکل‌گیری و تحول هنر شناخته می‌شود. در فلسفه هنر، فرهنگ نه تنها به عنوان زمینه‌ای برای تولید هنری در نظر گرفته می‌شود، بلکه نقشی کلیدی در تعیین معنا، ارزش‌گذاری و دریافت آثار هنری ایفا می‌کند. اندیشمندان فلسفه هنر، از افلاطون و ارسطو گرفته تا متفکران معاصر مانند آدورنو و گادامر، به بررسی تأثیر فرهنگ بر هنر و نحوه تعامل این دو پرداخته‌اند (گادامر، ۲۰۰۴).

افلاطون در جمهوریت، هنر را به مثابه تقلیدی از واقعیت می‌دانست و بر این باور بود که هنر باید در راستای ارزش‌های فرهنگی جامعه قرار گیرد تا به تربیت اخلاقی انسان‌ها کمک کند (پلاتو، ۱۹۷۷). از سوی دیگر، ارسطو در بوطیقا، هنر را نه صرفاً تقلید، بلکه فرایندی برای بیان احساسات و بازنمایی تجربه انسانی در بستر فرهنگی خاص معرفی می‌کند (آریستوتل، ۱۹۸۷). این دیدگاه، زمینه‌ساز نظریه‌هایی شد که هنر را به عنوان ابزاری برای انتقال معنا در چارچوب فرهنگ بررسی می‌کنند.

در دوران مدرن، فیلسوفانی چون والتر بنیامین و تئودور آدورنو به بررسی تأثیرات فرهنگ بر تولید و مصرف آثار هنری پرداختند. بنیامین در مقاله مشهور اثر هنری در عصر بازتولید مکانیکی (۱۹۳۶) بیان می‌کند که توسعه تکنولوژی‌های جدید مانند عکاسی و سینما موجب تغییر در اصالت و هاله معنایی آثار هنری شده و فرهنگ، مفهوم هنر را دستخوش دگرگونی کرده است (بنیامین، ۲۰۰۸). از سوی دیگر، آدورنو در دیالکتیک روشنگری، به نقد «صنعت فرهنگ» می‌پردازد و معتقد است که در جوامع مدرن، هنر به کالایی مصرفی تبدیل شده که بیشتر برای سرگرمی توده‌ها به کار می‌رود تا بیان عمیق فرهنگی (آدورنو، ۲۰۰۲).

هانس گنورگ گادامر در حقیقت و روش (۱۹۶۰)، هنر را پدیده‌ای فرهنگی می‌داند که در بستر تاریخی و اجتماعی معنا می‌یابد. او استدلال می‌کند که فهم یک اثر هنری تنها از طریق ارتباط با سنت‌های فرهنگی و زبانی ممکن است (گادامر، ۲۰۰۴). این رویکرد، نشان می‌دهد که فرهنگ نه تنها بر تولید هنر تأثیر می‌گذارد، بلکه درک و تفسیر آن را نیز شکل می‌دهد.

در نتیجه، در فلسفه هنر، فرهنگ به عنوان عنصری اساسی در تولید، درک و ارزش‌گذاری آثار هنری در نظر گرفته می‌شود. تأثیر فرهنگ بر هنر به قدری عمیق است که هر اثر هنری را می‌توان بازتابی از زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی زمان خود دانست. بنابراین، مطالعه فلسفی هنر بدون در نظر گرفتن نقش فرهنگ، تصویری ناقص از هنر و جایگاه آن در جامعه ارائه می‌دهد.

هستی‌شناسی هنر به مطالعه چیستی و ماهیت هنر می‌پردازد و سعی دارد به پرسش‌هایی اساسی مانند «هنر چیست؟»، «اثر هنری چگونه موجودیت می‌یابد؟» و «رابطه هنر با واقعیت چیست؟» پاسخ

دهد. در این میان، فرهنگ به عنوان یکی از عوامل بنیادین در تعریف و تبیین هستی‌شناختی هنر مطرح است. به بیان دیگر، فرهنگ نه تنها در تعیین چستی و چگونگی شکل‌گیری آثار هنری نقش دارد، بلکه فهم و ارزش‌گذاری آن‌ها نیز در بستر فرهنگی معنا می‌یابد (دانتو، ۱۹۸۱).

هستی‌شناسی هنر همچنین به مسئله چگونگی پیدایش و دریافت آثار هنری می‌پردازد. از دیدگاه مارتین هایدگر، هنر به عنوان تجلی حقیقت در بستر فرهنگ معنا پیدا می‌کند. او در مقاله مشهور خاستگاه اثر هنری (۱۹۳۶) بیان می‌کند که اثر هنری تنها زمانی موجودیت می‌یابد که درک و تفسیر آن در یک زمینه فرهنگی خاص رخ دهد (هیدگر، ۱۹۷۱). در این راستا، فرهنگ نه تنها بستری برای تولید هنر است، بلکه چارچوبی برای تفسیر و درک آن نیز فراهم می‌کند.

هانس گئورگ گادامر نیز در حقیقت و روش بر اهمیت سنت فرهنگی در فهم هنر تأکید می‌کند. او معتقد است که هیچ اثر هنری به صورت مستقل و بی‌زمان وجود ندارد، بلکه همیشه در یک «افق فهم» تاریخی و فرهنگی قرار دارد. به همین دلیل، هر اثر هنری در هر دوره‌ای از تاریخ، بسته به شرایط فرهنگی آن دوره، معنا و ارزش جدیدی پیدا می‌کند (گادامر، ۲۰۰۴).

در دوره‌های مختلف تاریخی، تغییرات فرهنگی منجر به تحولات اساسی در سبک‌های هنری شده‌اند. در دوران رنسانس، بازگشت به ارزش‌های کلاسیک یونان و روم و تأکید بر انسان‌گرایی، منجر به تحولی شگرف در هنر اروپا شد. هنرمندانی مانند لئوناردو داوینچی و میکل‌آنژ، با الهام از فرهنگ علمی و فلسفی زمان خود، آثاری خلق کردند که ویژگی‌های زیبایی‌شناسی جدیدی داشتند (بودریلارد، ۱۹۹۴). این تغییر نشان‌دهنده تأثیر مستقیم فرهنگ بر سبک‌های هنری و روش‌های بیانی آن است.

در دوره مدرن، تحولات فرهنگی ناشی از انقلاب صنعتی و تغییرات اجتماعی، موجب پیدایش جنبش‌های هنری جدیدی مانند امپرسیونیسم، اکسپرسیونیسم و سوررئالیسم شد. امپرسیونیست‌ها، با تأثیر از فرهنگ شهری مدرن و تحولات علمی درک نور و رنگ، سبک جدیدی از نقاشی را به وجود آوردند که با گذشته تفاوت زیادی داشت (نوپلین، ۱۹۹۴). در قرن بیستم، هنر پست‌مدرن نیز به شدت تحت تأثیر فرهنگ مصرف‌گرایی، رسانه‌ها و تکنولوژی شکل گرفت و هنرمندانی مانند اندی وارهول، با استفاده از نمادهای فرهنگی معاصر، مفاهیمی جدید را در هنر مطرح کردند (جیمسون، ۱۹۹۱).

خلاقیت در هنر یکی از موضوعات بنیادین در فلسفه زیبایی‌شناسی و مطالعات هنر است که همواره مورد توجه فیلسوفان، روان‌شناسان و نظریه‌پردازان فرهنگی قرار گرفته است. خلاقیت در هنر نه تنها به معنای تولید آثار نو و بدیع است، بلکه فرآیندی پیچیده شامل تخیل، نبوغ، دانش، مهارت، و تعامل با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز محسوب می‌شود.

خلاقیت در هنر معمولاً شامل چندین مرحله است که محققان مختلف، مدل‌های گوناگونی برای آن ارائه کرده‌اند. یکی از شناخته‌شده‌ترین مدل‌ها، مدل چهار مرحله‌ای گراهام والاس (والاس، ۱۹۲۶) است که شامل مراحل زیر می‌شود:

آمادگی: مرحله‌ای که هنرمند ایده‌های اولیه را جمع‌آوری کرده و بر اساس دانش و تجربیات خود، به تحلیل موضوع می‌پردازد.

نهفتگی: دوره‌ای که ذهن ناخودآگاه بر روی ایده‌ها کار می‌کند و راه‌حل‌های جدیدی را می‌سازد. بینش: لحظه‌ای که ایده خلاقانه به‌طور ناگهانی ظاهر می‌شود و هنرمند به یک جهش فکری می‌رسد.

ارزیابی و تحقق: مرحله‌ای که هنرمند اثر هنری را شکل داده، اصلاح و تکمیل می‌کند. این مدل نشان می‌دهد که خلاقیت نه تنها یک پدیده آنی و لحظه‌ای نیست، بلکه فرآیندی پیچیده و چندمرحله‌ای است که هم به دانش و مهارت و هم به شهود و تجربه نیاز دارد.

به‌طور کل، خلاقیت هنری می‌تواند در تقویت و یا به چالش کشیدن هژمونی فرهنگی نقش بسزایی ایفا کند. از یک‌سو، هنرمندان می‌توانند گفتمان‌های جدیدی را ایجاد کنند که در تضاد با گفتمان‌های حاکم است، و از سوی دیگر، می‌توانند در بازتولید و تقویت ایدئولوژی‌های موجود نقش داشته باشند. در این راستا، هنرمندان نه تنها از طریق محتوا بلکه از طریق شکل و فرم نیز می‌توانند هژمونی فرهنگی را به چالش بکشند.

به‌عنوان مثال، هنر مدرن و پست‌مدرن با انکار زیبایی‌شناسی کلاسیک و بازتعریف مفاهیم زیبایی، شکلی از هنر را پدید آورد که با ارزش‌های فرهنگی حاکم تضاد داشت. هنرمندان این دوران با ارائه‌ی آثار آوانگارد، فراتر از مرزهای سنتی، به شکستن هژمونی زیبایی‌شناسی و فرهنگی کمک کردند.

در نهایت ارتباط میان هژمونی گرامشی و خلاقیت در هنر به وضوح نشان‌دهنده تأثیر هنر در شکل‌دهی به گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های اجتماعی است. از یک‌سو، هنر می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای حفظ و بازتولید هژمونی فرهنگی عمل کند، و از سوی دیگر، به‌عنوان ابزاری برای مقاومت و تغییر نقش ایفا کند. هنرمندان از این ظرفیت برخوردارند که از طریق آثار خود نظم اجتماعی موجود را به چالش کشیده و زمینه‌های برای تحول فرهنگی و اجتماعی فراهم آورند. در این راستا، گرامشی به هنر به‌عنوان فضای مبارزه فرهنگی نگاه می‌کرد که در آن نیروهای اجتماعی می‌توانند از طریق تغییرات در فرهنگ و ایدئولوژی، به تغییرات سیاسی دست یابند (گرامشی، ۱۹۷۱) (اگلتن، ۱۹۹۱).

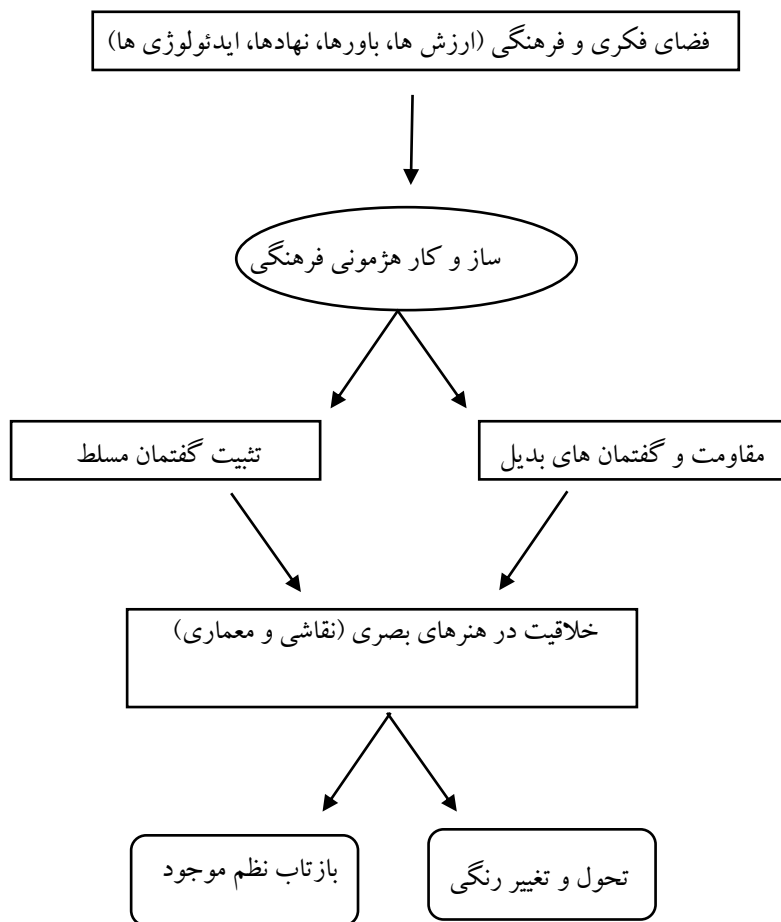
گرامشی هنر را نه تنها ابزاری برای انتقال ایدئولوژی طبقه حاکم می‌دید، بلکه بر این باور بود که هنر می‌تواند ابزاری برای مقاومت و چالش در برابر نظم موجود نیز باشد. در هژمونی فرهنگی، طبقات حاکم از ابزارهای فرهنگی، از جمله هنر، برای ایجاد اجماع میان مردم و طبیعی کردن وضعیت موجود استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، هنر می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای بازتولید ایدئولوژی مسلط عمل کند.

اما هنرمندان به‌ویژه در جوامع متناقض و سرشار از تضاد می‌توانند در چالش با این هژمونی فرهنگی، آثار خلاقانه تولید کنند که به پرسش‌گیری از نظم اجتماعی و فرهنگی موجود می‌پردازد. به همین دلیل، هنر می‌تواند نقشی دوگانه ایفا کند: از یک‌سو، به عنوان وسیله‌ای برای حفظ هژمونی و از سوی دیگر، به‌عنوان ابزاری برای شکستن و به چالش کشیدن هژمونی.

مبانی نظری و توسعه فرضیه‌ها

خلاقیت هنری در حوزه‌های نقاشی و معماری همواره یکی از مباحث بنیادین در مطالعات هنر و فرهنگ بوده است. با این حال، بسیاری از رویکردهای سنتی به خلاقیت، آن را امری فردی و درونی دانسته‌اند که مستقل از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد. چنین نگاهی، ابعاد ساختاری و ایدئولوژیک مؤثر بر فرایند خلاقیت را نادیده گرفته و نقش نیروهای فرهنگی و تاریخی را در شکل‌دهی به آثار هنری کم‌رنگ جلوه داده است. در مقابل، نظریه هژمونی فرهنگی آنتونیو گرامشی بر آن است که نظام‌های ارزشی، باورها و ایدئولوژی‌های مسلط، از طریق نهادها و ساختارهای اجتماعی بازتولید شده و در ناخودآگاه جمعی رسوخ می‌کنند؛ بنابراین، هنر نیز ناگزیر در بستر این روابط قدرت و معنا شکل می‌گیرد.

با توجه به این چارچوب، پرسش اساسی این است که چگونه فضای فکری و فرهنگی یک جامعه، به‌مثابه بخشی از هژمونی مسلط، می‌تواند مسیرهای خلاقیت در هنرهای بصری را هدایت یا محدود سازد؟ به‌ویژه در نقاشی و معماری که هم بیان مستقیم تجربه‌های انسانی و هم تجسم عینی نظم اجتماعی‌اند، این تعامل پیچیده به‌وضوح قابل مشاهده است. در جوامعی که تنوع فرهنگی، آزادی بیان و فضای نقد و گفت‌وگو فراهم است، هنر می‌تواند به ابزاری برای مقاومت و تولید گفتمان‌های بدیل بدل شود؛ اما در شرایطی که هژمونی فرهنگی ماهیتی کنترل‌گر دارد، خلاقیت هنری بیش‌تر به بازتاب ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های رسمی محدود مازاین‌رو، ضرورت پژوهش حاضر در این است که با نگاهی انتقادی و ساختارمند، فرایند خلاقیت هنری در نقاشی و معماری را از منظر هژمونی فرهنگی گرامشی بازخوانی کند و نشان دهد که هنر نه صرفاً محصول نبوغ فردی، بلکه عرصه‌ای دیالکتیکی میان فرد خلاق و ساختارهای فرهنگی و تاریخی است؛ عرصه‌ای که در آن هنر هم بازتاب نظم موجود و هم ظرفیت تغییر فرهنگی را در خود جای می‌دهد.



تصویر ۱: مدل مفهومی و رابطه مفاهیم

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این تحقیق بر رویکرد کیفی و تفسیرگرایانه مبتنی است و با استفاده از تحلیل اسنادی و مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است. منابع شامل کتاب‌ها، مقالات و متون نظری مرتبط با هژمونی فرهنگی گرامشی و خلاقیت هنری در نقاشی و معماری گردآوری و با رویکرد تحلیل محتوای کیفی بررسی شده‌اند. چارچوب نظری گرامشی به عنوان ابزار مفهومی برای تحلیل داده‌ها به کار گرفته شد تا نشان دهد چگونه ساختارهای فرهنگی و ایدئولوژیک بر فرایند خلاقیت اثر می‌گذارند. هدف از این روش، دستیابی به درکی جامع از رابطه دیالکتیکی میان هنرمند و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی در تولید آثار خلاقانه است.

بحث و تحلیل محتوا

تحلیل تکوین فضای فکری و فرهنگی بر پدیدار شدن خلاقیت در هنر

تکوین فضای فکری و فرهنگی بر پدیدار شدن خلاقیت در هنر یکی از مهم‌ترین عواملی است که در شکل‌گیری و توسعه آثار هنری تأثیرگذار است. فضای فکری و فرهنگی به‌عنوان یک بستر اجتماعی و تاریخی، می‌تواند انگیزه‌ها، مسیرها و نتایج خلاقیت هنری را تحت تأثیر قرار دهد. این فضا شامل باورها، ارزش‌ها، نهادهای فرهنگی و ایدئولوژی‌های حاکم است که بر نحوه تفکر و رفتار هنرمندان تأثیر می‌گذارد.

برای درک نقش فضای فکری و فرهنگی در بروز خلاقیت، باید به این نکته توجه کنیم که خلاقیت هنری نه تنها نتیجه‌ای فردی و ذاتی از هنرمند است، بلکه به‌شدت وابسته به محیط و زمانه‌ای است که هنرمند در آن زندگی می‌کند. این فضا، که به‌طور عمده شامل اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های غالب در یک جامعه است، می‌تواند به‌طور مثبت یا منفی بر فرآیند خلاقیت تأثیر بگذارد. در جوامع مختلف، هنر تحت تأثیر الگوهای فکری و فرهنگی خاصی قرار می‌گیرد که این الگوها خود می‌توانند به‌عنوان چارچوب‌های مرجع برای خلاقیت هنری عمل کنند. به عبارت دیگر، هنرمند در یک فضای فکری خاص رشد می‌کند که این فضا زمینه‌ساز شکل‌گیری ایده‌های هنری است. برای مثال، در جوامع سنتی، ارزش‌ها و معیارهای زیبایی‌شناسی ممکن است محدودیت‌هایی را برای خلاقیت هنری ایجاد کنند، اما در جوامع پیشرفته‌تر یا بازتر، این محدودیت‌ها ممکن است کاهش یابند و هنرمندان قادر به شکستن قالب‌ها و ایجاد آثار نوآورانه باشند.

یکی از مفاهیم مهم در تحلیل فضای فرهنگی و فکری تأثیرگذار بر هنر، هژمونی فرهنگی است که توسط آنتونیو گرامشی معرفی شد. بر اساس این نظریه، طبقات حاکم در جامعه از طریق ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های فرهنگی خود، سلطه فرهنگی را برقرار می‌کنند. این سلطه فرهنگی موجب می‌شود که هنرمندان به‌طور غیرمستقیم تحت تأثیر این ارزش‌ها و گفتمان‌ها قرار بگیرند. به این ترتیب، حتی اگر هنرمند بخواهد به خلاقیت بپردازد، این خلاقیت از درون چارچوب‌های فکری و فرهنگی حاکم شکل می‌گیرد. با این حال، هنرمندان می‌توانند این سلطه را به چالش بکشند و از آن عبور کنند. در این صورت، خلاقیت هنری می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای مقاومت در برابر هژمونی فرهنگی عمل کند. بنابراین، فضای فرهنگی و فکری نه تنها می‌تواند محدودکننده باشد، بلکه در مواقعی می‌تواند به منبعی برای الهام و تحول در آثار هنری تبدیل شود.

نهادهای فرهنگی مانند مدارس هنر، گالری‌ها، مراکز هنری و رسانه‌ها از دیگر عواملی هستند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر خلاقیت هنری تأثیر می‌گذارند. این نهادها با تعریف و ترویج معیارهای خاصی از هنر، فضایی خاص برای تولید و مصرف هنر ایجاد می‌کنند. هنرمندان در این

فضاها با انواع جریان‌ها، سبک‌ها و دیدگاه‌های مختلف مواجه می‌شوند که این می‌تواند آن‌ها را به سمت نوآوری‌های جدید سوق دهد یا از آن‌ها به‌عنوان مرجع بهره‌برداری کنند.

همچنین، نهادهای اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان فضاها، ارتباطی، هنرمندان را با مخاطبان خود در ارتباط قرار می‌دهند و باعث می‌شوند که هنرمند همواره در تعامل با جامعه و تحولات آن قرار بگیرد. این تعامل می‌تواند سبب بروز ایده‌های جدید هنری و به‌وجود آمدن آثار خلاقانه شود که نه تنها بر اساس نیازهای فردی هنرمند، بلکه بر اساس نیازهای اجتماعی و فرهنگی جامعه ساخته می‌شوند.

فضای فکری و فرهنگی به‌ویژه در دوران‌های تحول اجتماعی و سیاسی، می‌تواند به‌شدت بر خلاقیت هنری تأثیر بگذارد. تغییرات سیاسی، جنگ‌ها، بحران‌های اقتصادی، و دیگر تحولات اجتماعی می‌توانند هنرمندان را به تولید آثار خاصی سوق دهند که به واکنش به شرایط موجود پرداخته و یا نقدی به وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه داشته باشند. برای مثال، در دوره‌های انقلاب و تغییرات اجتماعی، هنرمندان به‌طور عمده به ایجاد آثار هنری در جهت تغییرات سیاسی و اجتماعی پرداخته‌اند. این آثار به‌عنوان ابزاری برای انتقاد اجتماعی و اعتراض به وضعیت موجود عمل می‌کنند و می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای آگاهی‌بخشی به جامعه استفاده شوند.

در کل تکوین فضای فکری و فرهنگی در نهایت به‌عنوان یکی از ارکان اصلی شکل‌دهنده به خلاقیت هنری عمل می‌کند. هنرمند در بستر فرهنگی خاصی رشد می‌کند که این بستر می‌تواند محدودیت‌ها و یا امکان‌های جدیدی برای خلاقیت فراهم آورد. در این راستا، هژمونی فرهنگی، نهادهای اجتماعی و تحولات اجتماعی همگی نقش مهمی در شکل‌دهی به فرآیند خلاقیت و نوع آثار هنری تولید شده دارند. هنرمندان از طریق تعامل با این فضاها، فکری و فرهنگی می‌توانند خلاقیت خود را به‌گونه‌ای بیان کنند که نه تنها به شرایط موجود واکنش نشان دهد، بلکه ممکن است به چالش کشیدن و تغییر آن کمک کند.

تحلیل پرورش خلاقیت و توانمندی جوامع هنری

توانمندی جوامع هنری در ایجاد محیطی که خلاقیت را پرورش می‌دهد، به‌طور مستقیم با فراهم کردن شرایط و منابعی که هنرمندان برای خلق آثار خود نیاز دارند، ارتباط دارد. چنین جوامعی باید توانایی ایجاد فضایی را داشته باشند که در آن هنرمندان بتوانند بدون دغدغه‌های مالی و محدودیت‌های فنی، آزادانه به ابراز و توسعه ایده‌های خود بپردازند. این فضا می‌تواند شامل دسترسی به کارگاه‌ها، گالری‌ها، مراکز فرهنگی و امکانات فنی پیشرفته باشد که هنرمندان را قادر می‌سازد تا آثار خود را با کیفیت بالا خلق کنند. به‌ویژه در مراحل اولیه شکل‌گیری ایده‌های هنری، دسترسی به چنین امکاناتی می‌تواند نقشی کلیدی در فرآیند خلاقیت ایفا کند.

علاوه بر این، تنوع فرهنگی و تبادل آزاد ایده‌ها در جوامع هنری تأثیر زیادی در پرورش خلاقیت دارد. زمانی که هنرمندان از فرهنگ‌ها و زمینه‌های فکری مختلف در کنار یکدیگر فعالیت می‌کنند، فضای هنری غنی‌تری برای نوآوری ایجاد می‌شود. این تنوع فرهنگی موجب می‌شود که هنرمندان از تجربیات، تکنیک‌ها و دیدگاه‌های مختلف بهره‌برداری کنند و ایده‌های جدیدی را شکل دهند. جوامعی که از چنین تبادلات فرهنگی استقبال می‌کنند، فضایی را فراهم می‌آورند که هنرمندان می‌توانند آزادانه به کاوش در ایده‌های نو پرداخته و مرزهای هنر را گسترش دهند.

آزادی بیان و نقدپذیری نیز از دیگر مؤلفه‌های اساسی در پرورش خلاقیت در هنر است. هنرمندانی که از آزادی کامل برای بیان دیدگاه‌ها و احساسات خود برخوردارند، می‌توانند به طور خلاقانه و جسورانه به خلق آثار پردازند. این آزادی به آن‌ها اجازه می‌دهد تا بدون ترس از سانسور یا محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، در مسائل مختلف اجتماعی و فرهنگی به تحقیق و خلق پرداخته و به نقد وضعیت‌های موجود پردازند. در چنین محیطی، هنر می‌تواند به ابزاری برای چالش با هنجارهای موجود تبدیل شود و هنرمندان می‌توانند با آثار خود مفاهیم جدیدی را معرفی کنند که در آن، نقض سلطه فرهنگی و اجتماعی نهفته است. در کنار این عوامل، حمایت از فرآیندهای آموزشی و پرورشی برای هنرمندان اهمیت ویژه‌ای دارد. جوامع هنری با سرمایه‌گذاری در آموزش، می‌توانند فضایی مناسب برای رشد و ارتقای مهارت‌های هنری فراهم کنند. این آموزش باید نه تنها شامل تکنیک‌های فنی، بلکه تفکر انتقادی و نوآورانه را نیز در بر گیرد. هنرمندان باید در چنین محیطی تربیت شوند تا بتوانند به چالش کشیدن مفاهیم رایج، کشف شیوه‌های جدید بیان هنری و تولید آثار مبتکرانه پردازند. این فرآیند آموزشی به هنرمندان این امکان را می‌دهد که در کنار بهبود مهارت‌های فنی خود، تفکری خلاق و متمایز نیز پرورش دهند. فضاهایی برای تجربه و آزمایش نیز یکی دیگر از ارکان مهم در پرورش خلاقیت در جوامع هنری هستند. جوامعی که به هنرمندان امکان می‌دهند تا در پروژه‌های مختلف به آزمایش و کشف ایده‌های جدید پردازند، در واقع زمینه‌ساز خلق آثار هنری مبتکرانه می‌شوند. آزمایش و خطا بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند خلاقیت است و این فرآیند در فضایی که هنرمندان آزادانه بتوانند ریسک‌های جدیدی را بپذیرند، شکوفا می‌شود. این فضاهای آزمایشی به هنرمندان اجازه می‌دهند تا از مرزهای معمول و محدودیت‌های موجود فراتر روند و به خلق آثار جدید و نوآورانه پردازند. در نهایت، پیوند هنر با جامعه و تأثیرات اجتماعی آن نیز در پرورش خلاقیت نقش اساسی ایفا می‌کند. جوامع هنری که پیوند هنر و جامعه را تقویت می‌کنند، به هنرمندان این امکان را می‌دهند که به طور مستقیم به مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پاسخ دهند. این پیوند نه تنها به هنرمندان

این فرصت را می‌دهد که آثار خود را در پاسخ به نیازهای اجتماعی تولید کنند، بلکه موجب می‌شود تا آثار هنری با مخاطبان گسترده‌تری ارتباط برقرار کنند و تأثیرگذار باشند. از این رو، هنر می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تغییر و پیشرفت در جامعه عمل کند و خلاقیت هنری را به سطحی نوین ارتقا دهد. در مجموع، توانمندی جوامع هنری در ایجاد محیطی که خلاقیت را پرورش دهد، به عوامل مختلفی چون دسترسی به منابع، تنوع فرهنگی، آزادی بیان، فرآیندهای آموزشی و فضای آزمایشی بستگی دارد. این جوامع با فراهم آوردن شرایط و زیرساخت‌های لازم، می‌توانند فضایی مناسب برای شکوفایی خلاقیت هنری ایجاد کنند که در آن هنرمندان قادر به خلق آثار نوآورانه و تأثیرگذار باشند. چنین جوامعی نه تنها هنر را به‌عنوان یک فعالیت زیبایی‌شناختی، بلکه به‌عنوان یک ابزار اجتماعی و فرهنگی مؤثر می‌بینند که می‌تواند تغییرات اجتماعی و فرهنگی را به‌وجود آورد.

تأثیر محیط فکری و فرهنگی بر خلاقیت در قلمرو هنرهای نقاشی و معماری

محیط فکری و فرهنگی نقش اساسی در شکل‌گیری خلاقیت در هنرهای نقاشی و معماری ایفا می‌کند. این محیط شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها و جریان‌های فکری است که در هر دوره‌ای از تاریخ، مسیر خلاقیت را در این دو حوزه هنری تعیین کرده‌اند. نقاشی و معماری، به‌عنوان بازتاب‌دهنده‌های شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، به‌طور مستقیم تحت تأثیر بسترهای فکری قرار گرفته و از آن الهام گرفته‌اند. اما در عین حال، این دو هنر توانسته‌اند فراتر از بازتابی صرف، به ابزارهایی برای نقد، تغییر و حتی شکل‌دهی به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تبدیل شوند. نقاشی، از دیرباز به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین راه‌های بیان احساسات، ایده‌ها و باورهای انسانی مطرح بوده است. محیط فرهنگی جامعه در هر دوره، موضوعات، سبک‌ها و تکنیک‌های نقاشی را شکل داده است. به‌عنوان مثال، در دوران رنسانس، تأکید بر انسان‌گرایی و توجه به علوم تجربی موجب شد که هنرمندانی مانند لئوناردو داوینچی و میکل‌آنژ، نقاشی‌هایی با ترکیب واقع‌گرایی، پرسپکتیو و مطالعه آناتومی خلق کنند که به بازتاب نگرش علمی و فرهنگی آن دوران می‌پرداخت. این تحول ناشی از تغییرات بنیادی در اندیشه‌های فلسفی و علمی بود که در آن زمان در اروپا رواج یافت.

در مقابل، در دوره‌هایی که جامعه دچار محدودیت‌های فکری و فرهنگی بوده است، نقاشی نیز از آزادی خلاقانه کمتری برخوردار بوده و در جهت القای ایدئولوژی‌های غالب حرکت کرده است. در دوران سلطه کلیسا در اروپای قرون وسطی، نقاشی‌ها بیشتر به مضامین دینی محدود می‌شدند و آزادی بیانی که در دوره‌های بعدی دیده شد، در آن زمان کمتر امکان‌پذیر بود. با این حال، هنرمندان همواره تلاش کرده‌اند تا از ظرفیت‌های موجود برای بیان دیدگاه‌های شخصی خود استفاده کنند.

در دوره‌های مدرن، با ظهور مکاتب فکری جدید مانند اگزیستانسیالیسم و سوررئالیسم، نقاشی از بازنمایی صرف واقعیت فاصله گرفت و به ابزاری برای نمایش ناخودآگاه، نمادگرایی و بیانگری شخصی تبدیل شد. هنرمندانی چون سالوادور دالی و رنه ماگريت، در این دوران تحت تأثیر تغییرات فکری و فرهنگی، آثاری خلق کردند که نه تنها محیط فرهنگی خود را بازتاب می‌دادند، بلکه آن را به چالش می‌کشیدند و راه‌های جدیدی را برای درک هنر و خلاقیت ارائه می‌دادند.

معماری نیز به‌طور مستقیم از محیط فکری و فرهنگی تأثیر می‌گیرد، اما برخلاف نقاشی، معماری علاوه بر جنبه هنری، یک هنر کاربردی است که به نیازهای مادی و اجتماعی نیز پاسخ می‌دهد. محیط فرهنگی نه تنها در فرم‌ها و سبک‌های معماری بلکه در شیوه‌های استفاده از فضا و نحوه تعامل مردم با محیط ساخته‌شده تأثیرگذار است. در معماری کلاسیک یونان و روم، تأکید بر نظم، تقارن و تناسب ریاضی، انعکاسی از تفکرات فلسفی آن دوره بود که به هماهنگی بین انسان و جهان معتقد بودند. معماری این دوران، همچون معابد یونانی و ساختمان‌های رومی، نشان‌دهنده‌ی ارتباط عمیق میان هنر و فلسفه بوده و بیانگر درک خاصی از زیبایی‌شناسی بود که با محیط فرهنگی آن زمان همخوانی داشت. در دوره‌های بعد، معماری تحت تأثیر شرایط اجتماعی و تحولات فکری تغییرات قابل‌توجهی را تجربه کرد. در دوران گوتیک، معماری به سمت ساختارهای عمودی و پیچیده رفت که با ایدئولوژی‌های مذهبی و باورهای عرفانی آن دوره سازگار بود. به همین ترتیب، در دوره رنسانس، با احیای تفکرات کلاسیک و پیشرفت‌های علمی، معماری بار دیگر به تعادل، تناسب و هماهنگی با طبیعت روی آورد. اما در قرن بیستم، تحولات صنعتی، شهری و فکری، مسیر معماری را به کلی تغییر داد. معماری مدرن، که تحت تأثیر اندیشمندانی همچون لوکوربوزیه و والتر گروپوس قرار داشت، به دنبال عملکردگرایی، سادگی و استفاده از مصالح جدید بود. این سبک، که با تأکید بر کارایی و پاسخ به نیازهای اجتماعی شکل گرفت، نتیجه‌ی تغییرات فرهنگی و تکنولوژیک عصر مدرن بود. اما در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم، نقدهای فرهنگی بر معماری مدرن باعث شد که معماری پست‌مدرن و سپس معماری پایدار به‌عنوان واکنشی به بحران‌های زیست‌محیطی و هویت فرهنگی مطرح شود (قنبری، ۱۳۹۶).

ایجاد تعامل نقاشی و معماری در زمینه فرهنگی مشترک

یکی از نکات قابل‌توجه در بررسی نقش محیط فکری و فرهنگی در خلاقیت، ارتباط متقابل بین نقاشی و معماری است. در بسیاری از دوره‌های تاریخی، این دو هنر نه تنها بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند بلکه در پروژه‌های مشترکی نیز همکاری کرده‌اند. در کلیساهای باروک، نقاشی‌های سقفی و دیواری همراه با ساختارهای معماری پیچیده، فضای مقدسی ایجاد می‌کرد که هدف آن

القای احساس عظمت و شکوه معنوی به مخاطبان بود. این همگرایی میان دو هنر، نمونه‌ای از تأثیرات متقابل محیط فرهنگی بر خلاقیت در شاخه‌های مختلف هنری است. امروزه نیز، معماران و هنرمندان در پروژه‌های فرهنگی، موزه‌ها و گالری‌های هنری، به دنبال ایجاد فضاهایی هستند که نه تنها زیبایی‌شناسی را ارتقا دهند، بلکه به تفکر و تجربه‌ی حسی مخاطبان کمک کنند. طراحی موزه‌ی گوگنهایم در بیلپاتو توسط فرانک گری یا موزه‌ی لوور ابوظبی که توسط ژان نوول طراحی شد، نمونه‌هایی از فضاهای معماری هستند که در آن‌ها هنر و معماری در تعامل با یکدیگر قرار گرفته و محیطی فرهنگی برای بازنمایی و خلق هنر فراهم شده است. در نهایت، محیط فکری و فرهنگی، یکی از اصلی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر خلاقیت در نقاشی و معماری است. هر دوره تاریخی با ایدئولوژی‌ها، باورها و شرایط اجتماعی خاص خود، چارچوبی را برای خلاقیت در این هنرها تعیین کرده است. با این حال، نقاشی و معماری تنها تحت تأثیر محیط فکری و فرهنگی قرار نمی‌گیرند، بلکه خود نیز عاملی برای تغییر و تحول این محیط‌ها محسوب می‌شوند. هنرمندان و معماران، با آفرینش آثار نوآورانه، مرزهای تفکر را گسترش داده و مفاهیم جدیدی را وارد بستر فرهنگی می‌کنند. در نتیجه، بررسی تأثیرات محیط فکری و فرهنگی بر خلاقیت هنری، نه تنها به درک بهتر آثار هنری کمک می‌کند، بلکه شناخت عمیق‌تری از تاریخ و تحولات اجتماعی نیز ارائه می‌دهد.

ارائه مبانی جدید برای تحلیل تأثیر فضای فکری و فرهنگی بر خلاقیت در هنر

بر اساس داده‌های موجود، می‌توان چهار مدل اصلی را برای تحلیل تأثیر هژمونی فرهنگی بر خلاقیت در هنر ارائه داد:

۱- مدل همگرایی هژمونیک

در این مدل، هنر به عنوان ابزاری در خدمت گفتمان مسلط قرار می‌گیرد. فضای فکری و فرهنگی جامعه از طریق نظام‌های آموزشی، رسانه‌ها و بازار هنر، اشکال خاصی از خلاقیت را ترویج داده و شکل‌های دیگر را به حاشیه می‌راند.

۲- مدل تضاد خلاقانه

در این مدل، هنرمندان به شکل فعالانه در برابر سلطه فرهنگی مقاومت می‌کنند. این مقاومت می‌تواند در قالب نقد اجتماعی، استفاده از نمادهای ضدفرهنگ، و خلق سبک‌های جدید که به چالش کشیدن ارزش‌های مسلط می‌پردازند، تجلی یابد.

۳- مدل دیالکتیکی خلاقیت

این مدل بیان می‌کند که خلاقیت هنری به صورت یک فرایند دیالکتیکی میان پذیرش و مقاومت در برابر هژمونی فرهنگی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، هنرمندان می‌توانند به صورت همزمان از جریان‌های فکری مسلط تأثیر بگیرند و در عین حال، آنها را تغییر دهند.

۴- مدل تکوین آزاد خلاقیت

در جوامعی که دارای فضای فرهنگی باز و متکثر هستند، امکان شکوفایی خلاقیت در تمامی سطوح بیشتر است. در این مدل، هنر به عنوان یک میدان آزاد برای تجربه‌های جدید مطرح می‌شود و وابستگی آن به گفتمان‌های هژمونیک کاهش می‌یابد.

بنابراین، برای ایجاد بستری مناسب که هنر را از محدودیت‌های هژمونیک خارج کند و امکان خلاقیت واقعی را فراهم آورد، می‌توان راهکارهای زیر را در نظر گرفت:

- ✓ افزایش آزادی بیان در هنر: محدودیت‌های ایدئولوژیک می‌توانند مانعی برای رشد خلاقیت باشند. حمایت از تنوع سبک‌ها و دیدگاه‌ها در هنر، آزادی خلاقیت را گسترش می‌دهد.
- ✓ تقویت آموزش انتقادی در هنر: آگاهی‌بخشی به هنرمندان درباره تأثیرات هژمونی فرهنگی و آموزش تفکر انتقادی می‌تواند زمینه‌ساز خلاقیت مستقل شود.
- ✓ ایجاد بسترهای حمایتی برای هنرهای تجربی: سرمایه‌گذاری در هنرهای تجربی و نوآورانه که به چالش کشیدن روایت‌های مسلط را ممکن می‌سازد، به توسعه خلاقیت کمک می‌کند.

- ✓ تقویت تعاملات فرهنگی بین‌المللی: ارتباط با جریان‌های فرهنگی متنوع، باعث می‌شود که هنرمندان از تأثیرات هژمونی فرهنگی محلی فراتر روند و دیدگاه‌های جدیدی کسب کنند.
- ✓ تشویق هنر به عنوان یک رسانه دیالوگی: هنر می‌تواند به عنوان ابزاری برای ایجاد گفتگوهای اجتماعی و فرهنگی عمل کند و فضایی برای به چالش کشیدن ایده‌های مسلط فراهم آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که خلاقیت هنری در نقاشی و معماری نه یک فرایند صرفاً فردی، بلکه محصولی از تعامل پیچیده میان هنرمند و ساختارهای فرهنگی-ایدئولوژیک جامعه است. بر اساس چارچوب نظری گرامشی، فضای فکری و فرهنگی از طریق سازوکار هژمونی، مسیرهای خلاقیت را هدایت یا محدود می‌سازد؛ به گونه‌ای که در شرایط سلطه‌ی گفتمان مسلط، هنر بیشتر به بازتاب ارزش‌های رسمی بدل می‌شود، در حالی که در بستر تنوع فرهنگی و آزادی بیان، به ابزاری برای مقاومت، آگاهی‌بخشی و خلق گفتمان‌های بدیل تبدیل می‌گردد.

نوآوری این تحقیق در تلفیق نظریه هژمونی فرهنگی گرامشی با تحلیل هنرهای بصری است، چراکه نشان می‌دهد نقاشی و معماری نه تنها تجلی زیبایی‌شناختی، بلکه میدان نبرد ایدئولوژیک‌اند که در آن خلاقیت می‌تواند هم حافظ نظم موجود و هم محرک تغییرات فرهنگی باشد. این نگاه ساختارمند و انتقادی، پاسخی روشن به پرسش پژوهش ارائه می‌دهد: خلاقیت هنری محصول رابطه دیالکتیکی میان فرد خلاق و بستر فرهنگی است، رابطه‌ای که هنر را در عین بازتاب شرایط اجتماعی، به عاملی فعال در تحول فرهنگی و اجتماعی بدل می‌سازد.

این پژوهش برگرفته از رساله دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین‌الملل کیش است.

منابع

فارسی

قنبری، تابان؛ شریفی، حمیده؛ سنجر، آی ناز. (۱۳۹۶). سیر تحول در معماری مدرن با بررسی آثار ۴ معمار مطرح این نهضت: والتر گروپیوس، آدولف لوس، لودویگ میس وندروهه، لوکوربوزیه. سومین کنفرانس سالانه پژوهش‌های معماری، شهرسازی و مدیریت شهری، شیراز

انگلیسی

- Gadamer, H. G. (2004). Truth and Method. Continuum.
- Plato. (1997). Republic (G. M. A. Grube, Trans.). Hackett Publishing.
- Aristotle. (1987). Poetics (S. Halliwell, Trans.). Harvard University Press.
- Benjamin, W. (2008). The Work of Art in the Age of Mechanical Reproduction. Penguin Books.
- Adorno, T., & Horkheimer, M. (2002). Dialectic of Enlightenment. Stanford University Press.
- Danto, A. (1981). The Transfiguration of the Commonplace: A Philosophy of Art. Harvard University Press.
- Heidegger, M. (1971). Poetry, Language, Thought (A. Hofstadter, Trans.). Harper & Row.
- Baudrillard, J. (1994). Simulacra and Simulation. University of Michigan Press.
- Nochlin, L. (1994). The Politics of Vision: Essays on Nineteenth-Century Art and Society. Harper & Row.
- Jameson, F. (1991). Postmodernism, or, The Cultural Logic of Late Capitalism. Duke University Press.
- Wallas, G. (1926). The Art of Thought. Harcourt, Brace.



Gramsci, A. (1971). Selections from the Prison Notebooks. International Publishers.

Hall, S. (1986). The Problem of Ideology: Marxism Without Guarantees. Journal of Communication Inquiry.

Eagleton, T. (1991). Ideology: An Introduction. Verso.

The Impact of Intellectual and Cultural Context on Creativity in the Realm of Painting and Architecture from the Perspective of Gramscian Hegemony

Sanaz Khodadadidehkordi¹, Abolfazl DavodiRoknabadi^{2*}, Salar Zohoori³, Fahimehalsadat Mirjalili⁴

1. Department of Art, Ki.C., Islamic Azad University, Kish Island, Iran. (Email: skdehkordi1359@gmail.com).

2. Department of Art, Ya.C., Islamic Azad University, Yazd, Iran. (Email: davodi@iauyazd.ac.ir) (Corresponding author)

3. Department of Art, Ya.C., Islamic Azad University, Yazd, Iran. (Email: s_textile@iauyazd.ac.ir)

4. Department of Art and architecture, Ya.C., Islamic Azad University, Yazd, Iran. (Email: fa.mirjalili@iau.ac.ir)

Abstract

This study examines the influence of intellectual and cultural contexts on creativity in painting and architecture, asking how cultural hegemony, as conceptualized by Antonio Gramsci, shapes artistic creativity. The aim is to explain the reciprocal relationship between art and culture through the processes of reproduction or resistance to dominant discourses. The research employs a theoretical and documentary method, with data collected from library sources and relevant texts, analyzed through Gramsci's critical approach. The theoretical framework is based on the concept of "cultural hegemony," emphasizing the role of institutions, values, beliefs, and ideologies in organizing artistic creativity. The findings indicate that creativity is not merely an individual phenomenon but is formed through the artist's interaction with social and historical contexts. Painting and architecture can serve both to reinforce existing orders and to act as tools of cultural resistance. Examples show that artists, depending on their cultural conditions and social positions, either contribute to the reproduction of dominant hegemony or use artistic potential to create alternative discourses. The results suggest that factors such as cultural diversity, freedom of expression, artistic institutions, and historical conditions play a decisive role in fostering or limiting creativity. The study's novelty lies in integrating Gramsci's hegemony theory with the analysis of visual arts, demonstrating that art always finds meaning within its cultural context.

Keywords: Artistic creativity, cultural hegemony, Antonio Gramsci, cultural studies in art